

اصحاب رس

ای مولای من تقاضا دارم داستان اصحاب رس را برای من تعریف کنید تا بدانم آنها در چه عصر و زمانی زندگی می کردند ...



امام رضا "علیه السلام" فرمود: مردی از اشراف قبیله بنی تمیم بنام عمرو سه روز پیش از شهادت امیرالمؤمنین "علیه السلام" به حضور آن حضرت رسید و گفت: ای مولای من تقاضا دارم داستان اصحاب رس را برای من تعریف کنید تا بدانم آنها در چه عصر و زمانی زندگی می کردند و سرزمین آنها در کجا بوده است و پادشاه آنها چه کسی بوده است؟ آیا خداوند پیغمبری برای آن قوم مبعوث فرموده و به چه علت آنها به هلاکت رسیدند؟

زیرا که در قرآن کریم از آنها نام برده شده ولی داستان زندگی آنها بیان نشده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: سؤالی کردی که پیش از تو کسی از من سال نکرده بود و بعد از من نیز کسی خبر آنها را به تو نخواهد گفت مگر آنکه از من نقل کند. بدان ای مرد در کتاب خدا هیچ آیه ای نیست مگر آنکه تفسیر آن را من می دانم و حتی موقع نزول و شأن نزول آن را مطلع هستم سپس و فرمودند: در سینه من علم و دانش بی پایانی است اما جویندگان آن بسیار کم هستند و به زودی وقتی که دیگر مرا در بین خود نبینند پشیمان خواهند شد.

اصحاب رس : گروهی بودند که (بعد از سیلمان بن داوود(ع) در کنار رود بزرگی سکونت داشتند که نام آن (رس) بود).

در اطراف آن رود بزرگ که همیشه آب فراوانی در آن جریان داشت ، آبادی ها و مزارعی بوجود آوردند که از هر جهت رضایت بخش بود. آب گوارا، درختان پرمیوه، نعمت فراوان، هوای مطبوع و مناظر فرح آور به زندگی آنان جلوه و طراوات خاصی می بخشید.

در کنار آن رودخانه درخت صنوبری بود که به واسطه خوب بودن آب و هوا رشد فوق العاده ای نموده و سر به آسمان کشیده بود.

شیطان آن قوم را فریب داد و به پرستش آن درخت دعوت نمود. قوم هم وسوسه او را پذیرفتند و درخت صنوبر را عبادت می کردند. پس از آن شاخه هایی از آن درخت را به آبادی های دیگر بردند و پرورش دادند و به عبادت آنها پرداختند.

رفته رفته اعتقاد آن ها به درخت صنوبر بیشتر شد و یکباره خدا را فراموش کردند. برای صنوبر قربانی می کردند و در مقابل آن به خاک می افتادند.

جهل و نادانی آن قوم از این درجه هم بالاتر رفت و آب آن رود بزرگ را بر خود حرام کردند و برای مصرف خودشان از آب چشمه های دیگر مصرف می نمودند. زیرا می گفتند حیات و زندگی خدای مابسته به این آب است و جز خدا کسی نباید از آن مصرف کند. هر انسان و حیوانی از آن آب می آشامید بی رحمانه او را می کشتند.

آن قوم هر سال روز عیدی داشتند که پای درخت صنوبر جمع می شدند و گوسفندانی قربانی می کردند و سپس آن قربانی ها را با آتش می سوزاندند. چون شعله و دود آن به سوی آسمان می رفت همه به خاک می افتادند و در مقابل درخت به گریه و زاری می پرداختند و شیطان هم به وسایلی ، آنان را دلگرم می نمود و از پرستش درخت خوشنودشان می ساخت .

سال ها به این ترتیب گذشت و آن قوم در چنین گمراهی و ضلالت عظیمی به سر می بردند. خداوند برای رهبری و نجات آنان ، پیامبری از نواده های یعقوب از میان آنها برانگیخت و او را مامور هدایت قوم ساخت . او برای هدایت قومش ، مانند سایر انبیاء، شروع به فعالیت و تبلیغ کرد و گاه و بی گاه ، آنان را از پرستش درخت منع کرد و به عبادت خدای بزرگ ، یعنی آفریننده جهان و جهانیان دعوت کرد.

تبلیغات او، در دل آن قوم اثری به جا نگذاشت و ذره ای آنان را از پرستش درخت منصرف نکرد. اتفاقا ایام عید آن قوم فرا رسید و برای انجام مراسم عید، هیجان و شوری در میان آن قوم دیده می شد. همه در تلاش بودند که در انجام تشریفات عید شرکت کنند.

آن پیامبر محترم ، وقتی سرسختی قوم را دید، به درگاه خدا مناجات کرد و از خدا درخواست نمود که درخت صنوبر را بخشگاند تا این مردم بفهمند، درخت قابل پرستش نیست .

دعای او مستجاب شد و درخت یکباره خشکید و برگ های سبز و زیبای آن ، زرد شد و بر زمین فرو ریخت . ولی این حادثه به جای اینکه دل مردم را تکان دهد و آنان را از عبادت درخت ، سرد کند، عکس العمل های دیگری داشت .

جمعی از مردم ، خشک شدن درخت را در اثر سحر آن پیامبر دانستند و گروهی آن را اینطور تفسیر کردند که چون این مرد ادعای پیغمبری کرد و به خدای شما به نظر تحقیر و استهزا نگاه کرد و شما هم او را مجازات نکردید، خدای شما غضب کرد و به این صورت در آمد. اینک باید آن مرد را به سخت ترین شکل بکشید تا خشنودی معبود خود را فراهم سازید.

به دنبال این سخنان ، تصمیم قطعی برای قتل آن پیامبر گرفته شد. چاهی عمیق کردند و آن پیامبر را در آن چاه افکندند و سنگی بزرگ بر روی آن گذاشتند.

ساعت ها ناله پیامبرشان از میان چاه شنیده شد و سپس برای همیشه آن صدا خاموش گردید و آن فرستاده خدا در درون چاه از دنیا رفت.

این رفتار ظالمانه و وقاحت قوم دریای غضب الهی را به خروش آورد و هنوز ساعتی نگذشته بود که آثار عذاب خداوند آشکار شد. باد سرخی به شدت وزید و آنان را بر زمین کوبید آنگاه ابر سیاهی بر آنان سایه افکند و در یک لحظه آن جمعیت تبهکار به آتش غضب پروردگار سوختند و موجب عبرت گرفتن عالمیان شدند.